

حکومت و آزادی

در

رژیمهای دیکتاتوری و دموکراسی

اعتقاد به ابدی و غیر قابل تغییر بودن اصول کمونیزم - اعتقاد به جبری و قطعی بودن حاکمیت جهانی کمونیزم - دشمن آشتی ناپذیر شناختن مخالفین - تصور امکان تحریک مخالفین در دنیای کمونیزم - تعصب شدید و بالاخره عدم امکان تحمیل مسلک کمونیزم به تمام جامعه بشری دیکتاتوری بیرحمانه و ابدی حزب کمونیست و رهبران آن را الزام آورنده و از انانهای تحت سلطه کمونیزم سلب آزادی مینماید .

مقدمه

قبل از آنکه باصل مطلب بپردازیم نکته‌ای را لازم است متذکر گردیم و آن این است که نویسنده اعتقاد راسخ دارد که عناصر کمونیست و طرفداران و پیروان آن از دودسته کاملاً متمایز تشکیل میگردند و اکثریت قاطع با آن دسته‌ایست که در ابتدای امر بامید و آرزوی رسیدن به بزرگترین آرمانهای جامعه بشری یعنی : آزادی - برابری - برادری - عدالت و رفاه عمومی و صلح جاویدان به کمونیزم گرایش پیدا مینمایند .

باید این حقیقت عریان را قبول کرد که این انسانهای شریف تمام زندگی و هستی خویش را فدای آرزوهای مقدس خویش مینمایند و باید اذعان نمود که آنان غافل از این هستند که با دست خویش چه زنجیرهای سنگینی تهیه مینمایند

که بدست وپای ملیونها انسان آزاد زده و آنان را به بردگانی تبدیل خواهند نمود .

و اگر کسی این حقیقت را قبول ننموده و تصور نماید که گرایندگان به کمونیزم از ابتداء عناصر پلید و جانی بوده اند هیچوقت قادر به درک کمونیزم و علل موفقیت پیروان آن نخواهد شد و در این مورد انصافاً هواردفاست کمونیست مؤمن و شریف در گذشته ضد کمونیست مبارز و سرسخت و پشردوست در حال حاضر جان کلام را به رشته تحریر کشیده لذا ما خود را بی نیاز از ادامه این بحث دانسته و عیناً چند جمله از نوشته های این نویسنده توانا را از کتاب (خدای عریان) نقل مینمائیم .

«مائی که در جوانی و غرور و امید خود زندگی و آتش هستی خویش»
 «را سوگند خورده دادگری و مساوات کرده بودیم با پلیدی یکجا»
 «آمدنی نبودیم من تنها حزب کمونیست امریکا را از نزدیک میشناسم»
 «ولی درباره این سازمان کوچک باید بگویم (و با صداقت و ایمان»
 «میگویم و به این گفته اگر نیاز باشد قسم میخورم) که هرگز در»
 «جماعتی این گونه خرد - اینهمه قلب پاک اینهمه انسان پاکزاد و»
 «نیک اندیش - اینهمه مردوزن صدیق و راست اندیشه ندیده ام»
 «و اگر شمائی که این را میخوانید نتوانید گفته ما را راست بشمارید»
 «و با وجود اینکه من خود از آن گروه بریده ام و هرگز نمیتوانم»
 «آنان را یاران خویش بخوانم در آنچه گفته ام حقیقتی ببینید نه تنها»
 «هرگز پیچیده ترین و شگفت آورترین معمای عصر خویش را درک»
 «نخواهید کرد بلکه از هیچیک از معماهای تاریخ بشر سر بر در»
 «نخواهید آورد. از این گذشته آنچه را از این پس میاید نیز نخواهید»
 «فهمید.»

هواردفاست

خدای عریان صفحه ۳۶

همین دسته هستند که با امید و آرزوی خدمت به جامعه بشریت به کمونیزم گرایش پیدا کرده و هر گونه سختی و شکنجه و زندان و اعدام را به امید رسیدن به مقدسترین آرمانهای بشری یعنی آزادی برابری - برادری - عدالت و صلح تحمل مینمایند .
 همین دسته هستند که پس از رسیدن به حکومت کمونیزم

متوجه میشوند که این راه صعب و دشوار و پر نشیب فراز را پیموده
بجای بهشت کمونیزم به دوزخ بس و حشتناک و هراس انگیز
رسیده‌اند :

به قول هوارد فاست که میگوید :

«ولی برای من هم این معذرتها ارزش قطره اشکی را که بیگناهی،
«در زیر شکنجه میریزد ندارد. من بیست سال از عمر خود را بر سر،
«این کار گذاردم که بر اساس تئوری آنهائیکه خود را (مارکسیست»
«میخواندند تصویر از جهان برای خویش بسازم. پس از بیست سال»
«تازه فهمیدم منظور کارل مارکس از اینکه گفت (من مارکسیست نیستم)»
«چه بوده است. تئوری اگر بی ارزش نباشد جزئی از علم و اسلوب»
«علمی بحساب میآید. ولی اگر ما بخواهیم مختصری از خدماتی،
«کمونیزم را بفهمیم و یا به دیگران به فهمانیم باید در آغاز کار پی-
«بیریم که سروکارمان با علم اجتماع و یارشته‌ای دیگر از علوم نیست»
«بلکه با وحشتی پرده دریده درندگی ترسناک و جهلی هراس انگیز»
«است.»

«عصر ما عصر جنبشها و کشمکشهای عظیم انسانها و ملل است. ولی چون»
«جنبشی تا بدین پایه بزرگ و عالمگیر شد معنی و خصوصیات خود»
«را از دست میدهد و این برای من فریبنا نیست زیرا من نه بیطرفم،
«نه ناخودآگاه. من درباره آنچه بوده‌ام و زندگی کرده‌ام مینویسم،
«و بنابراین نمیتوانم در نوشته‌های خود خشم - شرم و تنفر را راه»
«ندم زیرا تنها من نیستم که در پیشگاه خلق خوار شده‌ام بلکه نسلی»
«شجاع و پرشور نیز با من همراه بوده است. نسلی از مردان»
«و زنانیکه به کوشش حصار بهشت را به چنگ و دندان پیموده‌اند»
«و آنگاه چون به عرش اعلی رسیده‌اند و به آنسوی حصار چشم»
«دوخته‌اند خود را تماشاگر جهنمی زشت یافته‌اند باید خود این»
«سفر را رفت خود چون هر فرد کمونیست این دیده‌گاه را دید تا به»
«معنی آن پی برد هیچگونه تئوری - هیچگونه تعینیت تاریخی جانشین»
«این امر نتواند شد.»

هوارد فاست

خدای عریان صفحه ۵ و ۶

واقعاً باید اعتراف کرد که تحت تأثیر تبلیغات وسیع و دامنه‌دار کمونیزم بسیار مشکل است که انسان بتواند چهره واقعی کمونیزم را مشاهده نماید .
 بودند کمونیست‌هایی که سالیان دراز و بسا چندین دهسال در راه پیروزی کمونیزم جان‌فشانی نموده و موقعی پی‌به‌تایب اعمال خود بردند که در تئسیاه چال‌به‌زنجیر کشیده شده‌اند و بدنیت برای نمونه نامه آبخه این بلشویک قدیمی را که پس از سی‌سال واندی مبارزه متوجه جنایات کمونیزم شده و تازه آنرا هم باور نمی‌کرد ؟ از گزارش سری‌خروشچف به کنگره بیستم حزب کمونیست (بلشویک) شوروی عیناً نقل نمایم .

« کمیته مرکزی حزب کاملاً لازم میدانند که کنگره را از چند فقره »
 « پرونده ساختگی علیه اعضای کمیته مرکزی حزب که در هفدهمین »
 « کنگره انتخاب شده بودند مطلع سازد . یک نمونه از تحریکات »
 « شرم‌آور پرونده سازی نفرت‌انگیز و نقض جنایت کارانه قانونیت »
 « انقلابی موضوع عضو علی‌البدل سابق دفتر سیاسی کمیته مرکزی »
 « حزب ویکی از برجسته‌ترین مبارزین حزب و دولت شوروی یعنی »
 « رفیق آبخه میباشد که در سال ۱۹۰۵ به عضویت حزب درآمد »
 « سروصدای حضار) رفیق آبخه در ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ با ستاندمدارک »
 « افترا آمیز بدون حکم دادستان اتحاد جماهیر شوروی توقیف شد »
 « حکم ۱۵ ماه پس از توقیف صادر گردید .

« رسیدگی به پرونده آبخه که با تبانی و پرونده سازی توأم بود »
 « یکپارچه نقض شدید قانونیت شوروی بود . آبخه در اثر شکنجه »
 « مجبور شد که صورت مجلس را که تاریخش به عقب برده شده بود و »
 « حاوی اعترافات بود که بوسیله قاضی باز پرس تنظیم گردیده بود »
 « امضاء نماید ضمن آن صورت مجلس او و مبارزین عالی‌مقام دیگری »
 « متهم به فعالیت‌های ضد شوروی شده بودند .

« در تاریخ اول اکتبر ۱۹۳۹ آبخه نامه‌ای برای استالین فرستاد »
 « و ضمن آن صریحاً مجرمیت خود را تکذیب نمود و تقاضای رسیدگی »
 « مجدد به پرونده را نمود . وی در نامه خود چنین نوشت .

« هیچ ذلتی بالاتر از این نیست که در زندان دولتی هستم »
 « که همیشه بخاطر آن دولت مبارزه کرده‌ام . »

« يك نامه ديگر آيخه نيز در دست است كه وي در ۲۷ اكتوبر ۱۹۳۷ »
 « برای استالین فرستاد و در این نامه وی حقایق قانع کننده ای را »
 « تذکر داده و اتهامات افترا آمیزی که علیه او عنوان شده بود تکذیب »
 « و ثابت نمود که این اتهامات تحریک آمیز از يك طرف نتیجه عملیات »
 « طرفداران واقعی تر و تسکینی است که در صدد انتقام از توقیف خود »
 « بدست آيخه که در آن موقع دبیر اول کمیته مرکزی ناحیه سیبری »
 « غربی بود بر آمده اند و از طرف دیگر نتیجه پرونده سازی فرومایه »
 « قضات باز پرس میباشد . »

در نامه دومی آيخه چنین نوشت:

« در ۲۵ اکتبر امسال بمن اطلاع دادند تحقیقاتی که درباره من »
 « شروع شده بود خاتمه یافته و بمن اجازه داده شد که از مدارك »
 « تحقیق اطلاع حاصل نمایم اگر یکصد جنایاتی را که بمن نسبت »
 « داده شده است مرتکب شده بودم هر گز جرئت نمی کردم این نامه »
 « را قیل از اعدام برای شما بفرستم ولی من حتی مرتکب یکی از »
 « جنایاتی که بمن نسبت داده شده است نشده ام . وجدانم پاک است »
 « و حتی به سایه کوچکترین عمل خلافی هم آلوده نیست هر گز »
 « در دوران عمرم بشما دروغ نگفتم و امروز هم که »
 « تقریباً در قبر هستم دروغ نمی گویم . وضع من نمونه »
 « بارز تحریک و افتراء و نقض اصول ابتدائی قانونیت »
 « انقلابی است . »

« اعترافاتی که در پرونده من درج نموده اند نه تنها مضحك است »
 « بلکه بر علیه کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد »
 « شوروی و شورای کمیسرهای مردم هم افتراهایی دارد . زیرا »
 « تصمیمات صحیح کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد »
 « شوروی و شورای کمیسرهای مردم که بدستور من اتخاذ شده چون »
 « در آنها شرکت نداشتم به عنوان اقدامات خصمانه سازمانهای ضد »
 « انقلابی که بنا به پیشنهاد من انجام گرفته خوانده شده است اکنون »
 « میخواهم از شرم آورترین قسمت زندگانیم و از مجرمیت »
 « بزرگ خودم در مقابل شما و حزب سخن گویم »

« این اعترافات فعالیت انقلابی من است . . . حقیقت »
 « بدین منوال است : چون قادر به تحمل شکنجه‌های »
 « اوشاکف و نیکلایف و مخصوصاً اوشاکف نبودم که »
 « میدانست دنده‌های شکسته‌ام به خوبی جوش نخورده »
 « و باعث دردهای شدیدی بود مجبور شدم خود و دیگران »
 « را متهم نمایم : »

« قسمت اعظم اعترافاتم توسط اوشاکف تلقین و یادبکنه شد و بقیه »
 « ناشی از یادبودهای شخصیم از مدارك ان . کا . و . د . سبیری »
 « غربی است که مسئولیت کامل آنها را تقبل مینمایم هر گاه بعضی از »
 « قسمتهای داستان ساختگی اوشاکف که من امضاء نمودم باهم تطبیق »
 « نمیکردم را مجبور میگردند که متن جدیدی را امضاء نمایم - چنین »
 « جریانی هم برای روخیموویچ که قبلاً به عنوان عضو شبکه احتیاط »
 « منصوب و سپس بدون اطلاع نامش حذف شد روی داد برای رهبر »
 « شبکه احتیاط که بوخارین تشکیل آنرا در سال ۱۹۳۵ بخود نسبت »
 « میداد همین ماجرا اتفاق افتاد . در وهله اول من نام خود را »
 « نوشتم ولی بعداً به من دستور داده شد که نام مژلاوک را بنویسم - »
 « وقایع مشابیه دیگری هم بعداً روی داد . »

« من از شما خواهش و تمنا دارم نه به خاطر رهایی‌تانم بلکه بخاطر »
 « کشف تحریکات پست و مخصوصاً به علت دروغهای جنایت آمیز و »
 « روح فرومایگی که مانند ماری بدور افرادی شماری پیچیده است »
 « پرونده مرا بار دیگر مورد رسیدگی قرار دهید من هرگز بشما »
 « خیانت نکردم - من میدانم که در اثر اعمال پست و فرومایه »
 « دشمنان حزب و ملت که تحریکات علیه مرا باعث شدند مرده و »
 « از بین خواهم رفت . »

« بنظر میرسد که اظهارات به این مهمی شایان مطالعه »
 « کمیته مرکزی بود معیناً این کار انجام نشد و در عوض »
 « متن اظهارات تسلیم بر یا گردید و بد رفتاری شدید با »
 « رفیق آبخه نامزد دفتر سیاسی ادامه یافت . »
 « در تاریخ دوم فوریه ۱۹۴۰ آبخه بداد گاه فرا خوانده شد و »

« مجرمیت خود را تکذیب و چنین اظهار نمود :

« در آنچه که به اصطلاح اعترافات من نامیده شد باستانی »
 « امضاهائی که در ذیل صورت مجلس بزور از من گرفته »
 « شد کلمه توسط من نوشته نشده است - اعترافاتم تحت »
 « فشار قاضی باز پرس که از روز توقیفم مرا تحت شکنجه »
 « قرارداد بزور از من گرفته شد و من این مهملات را »
 « نوشتم - مطلبی که برای من حائز کمال اهمیت است این است »
 « که به دادگاه و حزب و استالین بگویم که من مقصر نیستم . من »
 « هرگز تقصیر هیچ نوع توطئه ای را به گردن ندارم - من با ایمان »
 « به حقانیت سیاست حزب همانطوریکه در طی حیاتم هم به آن ایمان »
 « داشتم خواهم مرد » .

« آبخه در چهارم فوریه تیر باران شد (ابراز انزجار »
 « حصار) و اکنون کاملاً مسلم است پرونده آبخه از »
 « ابتداء تا انتها ساختگی بوده و پس از مرگ بوی اعاده »
 « حیثیت شد . »

از گزارش سری خروشچف

به کنگره بیستم حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی

خوانندگان گرامی این فقط یک نمونه بسیار کوچک از جنایات کمونیزم میباشد و این اعمال جنایات آمیز مربوط به آن دسته از کمونیستهاست که پس از رسیدن به قدرت چهره واقعی خود را نمایان ساخته و به چنان دژخیمانی تبدیل میگرددند که جامعه بشریت کمتر نظیر آن را دیده است . و هم اینها هستند که بنام رهبران از سازمان پیچیده کمونیزم و دیکتاتوری بیرحمانه آن حداکثر استفاده را نموده و عناصر شریف را که به امید و آرزوی رسیدن به آرمانهای مقدس بشریت یعنی آزادی - برابری - برادری - عدالت - صلح به کمونیزم گرویدند چنان زبون و عاجز مینمایند که قادر به هیچگونه عکس العمل نمیگردند .

همین رهبران هستند که این عناصر شریف و انسان دوست را به آدمکشان و مأمورین شکنجه و آزار تبدیل مینمایند .

این تهمت واقفان دشمن نیست بلکه بقول خروشچف اعتراف :

«یکی از برجسته‌ترین مبارزین حزب و دولت شوروی یعنی رفیق آبخه میباشد که در سال ۱۹۰۵ به عضویت حزب در آمده و بعد از ۳۵ سال فعالیت انقلابی مورد اینهمه شکنجه و آزار قرار گرفته و سپس تیر باران شده است .
این جمله آبخه که میگوید :

«اکنون میخواهم از شرم‌آورترین قسمت زندگانیم و از مجرمیت بزرگ خودم در مقابل شما و حزب سخن گویم این اعتراف فعالیت انقلابی من است ...

شاید آبخه تا لحظه تیر باران هم تصور نمی‌کرد که حقیقتاً بزرگترین جرم او این بوده که برای اسارت ملیونها انسان آزاد سالیان دراز فعالیت و مبارزه کرده است ؟

منظور اصلی از برشته تحریر کشیدن این سلسله مقالات این است که بخوانندگان گرامی بخصوص به شیفتگان راه آزادی و برابری و برادری و عدالت و صلح تاجائی که ممکن است چهره واقعی کمونیزم را بطور عریان نشان دهیم و اگر یکصدم هم موفق بانجام این مهم گردیم خوشحال خواهیم بود در خاتمه متذکر می‌گردد که نویسنده به مشکلات این امر در مقابل تبلیغات وسیع و دامنه‌دار کمونیزم از یک طرف و نواقص موجود در رژیمهای دموکراسی از طرف دیگر کاملاً وقوف دارد و با اینهمه حال هرچه فکر کردم به این نتیجه رسیدم که ترس از مشکلات نباید مانع از آن گردد تا جائیکه ممکن است از انجام این وظیفه دشوار و سنگین سر باز زنم .

حکومت و آزادی

تردیدی نیست که باید هدف اجتماع تأمین سعادت افراد بوده و حکومت نماینده اجتماع باشد . بنا بر این در حکومتیکه برای افراد امکان نومیمیزات انسانی و شگفتگی و تجلی شخصیت او وجود نداشته باشد . باید گفت در آن حکومت آزادی وجود ندارد . نتیجتاً در هر اجتماعیکه سدی برای تحقق شخصیت افراد بوجود آید در آن اجتماع آزادی نمیتواند تحقق پیدا نماید . باید توجه داشت بقول ارسطو فیلسوف بزرگ یونانی :

دخالت مستقیم فرد در اداره امور اجتماع حق اوست . هر رژیم وایدئولوژی اعم از سیاسی و مذهبی این حق را سلب و یا محدود بمرود معینی نمایند در آن اجتماع حکومت ملی هم به مفهوم واقعی خود نمیتواند بوجود بیاید . برای اینکه استقلال و حاکمیت ملی آن است که کلیه افراد يك کشور بطور آزاد و مساوی در سر نوشت کشور خود دخالت نمایند و هیچ دسته داخلی از آنان این حق را سلب ننماید .

بنابراین اگر عده قلیلی نسبت به جمعیت کشوری که در هیچیک از کشورهای کمونیستی از ۲ الی ۳ درصد جمعیت تجاوز نمی نماید اکثریت قاطع ملتی را بزور و جبر واداره پیروی از عقاید خود نمایند نمیتوانند مدعی آزادی و آزادیخواهی بوده وادعای داشتن حکومت ملی نمایند . چون چنین ادعائی باهیچیک از مبانی دموکراسی و آزادی انسانها تطبیق نمی نماید .

اصولاً میتوان گفت استقلال هر ملتی منوط به داشتن حکومت ملی است و تحقق حکومت ملی مشروط بدان است که افراد آزاد باشند و متساویاً در تعیین مقدرات جامعه شرکت کنند .

بهمین لحاظ در حکومتهای استبدادی و دیکتاتوری اعم از کمونیزم نازیسم فاشیسم - فالانتریزم و استبدادی - چون فرد محکوم و بزبون قدرت است و این محکومیت و محدودیت مانع از تجلی شخصیت افراد و دخالت آنان در سر نوشت اجتماع میگردد - لذا حکومت ملی و دموکراسی شکل حقیقی خود را پیدا نکرده و خواهی نخواهی به فساد و ظلم غیر انسانی انجامیده و بضرر اکثریت قاطع ملت تمام میگردد .

تجارب عملی حکومت اقوام و ملل مختلف نشان داده است اگر پایه حکومتی بر آراء ملی بنا نشود به خودکامگی و استبدادرای فردی و یا به استبداد و دیکتاتوری اقلیت محدود میرسد و اصولاً استبداد و دیکتاتوری هر گونه باشد چه فردی و چه دسته جمعی مخالف استقلال و حاکمیت ملی است برای اینکه مستبدین و دیکتاتور هادست به اقداماتی میزنند که مخالف منافع ملی و انسانی میباشد . تاریخ نشان داده است که حتی فیلسوفان بزرگ هم وقتی قدرت استبدادی پیدا مینمایند به خطا میروند و در این مورد بهترین نمونه مارکوس اورلیوس

قیصر حکیم و فیلسوف رم است .

طبیعی است موقیمیکه فرمانروایان حکیم مرتکب خطا میگردند مستبدین غیر حکیم از ارتکاب خطاهای بزرگتر مصون نخواهند ماند .

در مورد دیکتاتوری عده معدود هم - عالم بشریت تجربه‌های تلخ و ناگواری دارد و میتوان گفت این اقلیتها نیکه موقتاً حاکم بر سر نوشت ملیونها انسان گردیدند مرتکب چنان جنایات هولناک و دهشتناک شدند که نام بردن آن جنایتها هم رنج آور است .

عالم بشریت با دادن قربانیهای بسیار توانست این سدهای غیر انسانی را بعضیها را کاملاً شکسته و بعضیها را متزلزل نماید .

بنا بر این باید حکومت در راهی قدم بردارد که مخالف حقوق انسانی نباشد حاکمیت باید بر پایه استقلال و آزادی سیاسی و اقتصادی استقرار یابد تا ملت از گردن دیکتاتوری در امان ماند .

ولی باید توجه داشت قوام و ثبات حکومت ملی منوط به هشیاری و توجه مردم بحقوق فردی و آماجگی برای دفاع از حقوق فردی است .

تجربه گرانهای تاریخ را نباید از یاد برد که آزادی را کاغذ و مرکب که بصورت قانون درمیآید نمیتواند تثبیت نماید ، برای استقرار آزادی لازم است :
اولاً - انسانها بدانند آزادی چیست ؟

ثانیاً - از جان و دل خواهان آزادی باشند .

ثالثاً - همت و شجاعت - دفاع و پاسبانی از آزادی را داشته باشند .

رابعاً - تنفر مردم به ظلم و چاپلوسی و تملق جلب گردد .

خامساً - عشق بانصاف و عدالت و آزادی و مساوات در مردم بوجود آید .

بطور کلی میتوان گفت بنای آزادی و مساوات حقوق طبیعی انسان است .

چون انسان آزاد و مساوی آفریده شده و میل دارد که آزاد و برابر زندگی

نماید لذا باید هیئت اجتماع به معنی دیگر حکومت منتخب مردم محافظ و نگهدار این آزادی و مساوات باشد .

گفتیم انسانها باید بدانند آزادی چیست ؟ آزادی بطور خلاصه عبارت

از این است که :

اولاً - مانع و قید و بندی برای نمو و شکفتگی شخصیت و نیک بختی انسان

وجود نداشته باشد .

ثانیاً - افراد در حقوق برابر بوده و بتوانند مساویاً استعداد و قوای نهفته خود را پرورش دهند .

بنابراین میتوانیم نتیجه بگیریم که جوهر دموکراسی آزادی و مساوات است .

در هیئت اجتماعی که آزادی نیست و تحقق سعادت و حیثیات انسانی پنداری است واهی و در اجتماعیکه حیثیات شریفترین مخلوقات یعنی انسان ارزشی نداشته باشد - آن اجتماع نمیتواند يك اجتماع مترقی و متمدن باشد .

طبیعی است در آزادی همه افراد یکسان نمو نمیکند ولی همه به کمالی که استعداد آنها دارند میرسند . آزادی باید باشد تا همه افراد شخصیت‌های متنوع خود را بروز داده و به تکامل برسانند و شخصیت‌های گوناگون است که منشاء و شرط اساسی تمدن و فرهنگ میباشد .

جلوه‌های رنگارنگ تمدن جز جلوه‌های شخصیت افرادیکه آن تمدن را ساخته‌اند چیز دیگری نیست .

بنابراین اگر اکثریت یا اقلیتی حق داشته باشد راه و رسم و عادات و آداب خود را بر مخالفین خود تحمیل نموده مانع از تجلی شخصیت آنان گردد باید قبول کرد عالم بشریت از بهره‌مند شدن نبوغ شخصیت‌های مخالف محروم خواهد شد .

تاریخ نشان میدهد کسانیکه روح بشر را از زندان خرافات رهائی بخشیده و تاریکی جهل را شکافته و عالم بشریت را روه ترقی و تمدن برده‌اند همیشه در آغاز در اقلیت بوده‌اند .

تحقق آزادی منوط به بردباری و استماع اظهارات مخالف و درك آن و انصاف در قضاوت است .

بر همه مسلم است که هیچ انسان و دسته مصون از خطا نیستند بنابراین بزور خاموش کردن عقیده مخالف در کادر استقلال و حاکمیت ملی و مجازات کردن آنان بجرم عقیده‌ایکه دارند خیانت نسبت به عالم بشریت است .

اگر بشریت به پشتیبانی و دفاع از عقاید نوآوردگان بر نمی‌خاست بشر امروزی از تعلیمات فلاسفه و دانشمندان بزرگ سیاسی و اجتماعی محروم مانده و راه نوئی در تمدن بشری باز نمیگردید .

باید قبول کرد هیچکس حق ندارد خود را قیم و سرپرست افراد بالغ و عاقل دیگر بداند با هیچ دلیل و بهانه‌ای ستمگری یکی یا دسته‌ای را بردیگری

یا بر دیگران توجیه نمیتوان کرد .

اصولاً ستمگری اقلیت به اکثریت و اکثریت به اقلیت هر دو وحشت انگیز است و تا آزادی نباشد اجتماعات و احزاب و اتحادیه های کارگری آزادهم نمیتوانند بوجود بیایند .

هم چنین سلب حق آزادی و مساوات یا محدود نمودن آن به چهارچوبه معینی جهت تضمین و تأمین منافع دسته و طبقه خاصی از اجتماع بر خلاف اصول آزادی و مساوات بوده قابل توجیه نمیتواند باشد .

فقط يك اصل مسلم در آزادی وجود دارد و آن این است :

که آزادی هر فردی تا حدودی مشروع است که سلب آزادی از دیگران ننموده و مضر با اجتماع نباشد .

چون دامنه این بحث وسیع و منظور ما فعلاً اشاره کلی به این موضوع میباشد. لذا به این مختصر اکتفا کرده فقط توضیح میدهیم که آزادی مذهب و مطبوعات و امنیت مالی و جانی و قضائی متفرعات آنرا تشکیل میدهد و مجموع اینها آزادی سیاسی و مدنی است که پایه اصول حقوق فرد بر آن نهاده میشود و بقول حکمای فرانسه تحقق مساوات اجتماعی منوط بدان است که کلیه امتیازات اعم از نسب نژاد مذهب و ایدئولوژی رایکباره بدست فراموشی بسپاریم و منحصرأ فضیلت و هنر و دانش شخصی را معیار سنجش مقام اجتماعی آدمی بدانیم .

تصور میرود با توضیحاتی که داده شده تا حدودی منظور ما از حکومت و نحوه آزادی روشن شده باشد و اینک بحث خود را تحت عنوان دیکتاتوری و کمونیزم ادامه میدهیم .

بقیه دارد